

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

نامه های امام علی (علیه السلام)
به کارکنان در نج البلاغه

تألیف: نورالله علی دوست خراسانی
عضو هیئت علمی دانشگاه امام صادق (علیه السلام)



انتشارات
دانشگاه امام صادق علیه السلام

عنوان: نامه‌های امام علی (علیه‌السلام) به کارگزاران در نهج البلاغه

مؤلف: نورالله علیدوست خراسانی

ناشر: دانشگاه امام صادق علیه‌السلام

نمایه‌ساز و ناظر نسخه‌پردازی و چاپ: رضا دبیبا

چاپ و صحافی: چاپ سپیدان

چاپ اول: ۱۴۰۱

قیمت: ۱/۸۰۰/۰۰۰ ریال

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۵۲۵۹-۶۵-۲

فروشگاه مرکزی: تهران: خیابان انقلاب، بین خیابان فخررازی و خیابان دانشگاه، مجتمع پارسا، همکف، واحد ۳ و ۲

تلفن: ۶۶۹۵۴۶۰۳ - تلفن مرکز بخش: ۰۹۱۰۶۰۶۷۴۱۱

فروشگاه کتاب صادق: تهران: بزرگراه شهید چمران، پل مدیریت، ضلع شمالی دانشگاه

صندوق پستی ۱۵۹-۱۴۶۵۵ • کد پستی: ۱۴۶۵۹۴۳۶۸۱ • تلفکس: ۸۸۳۷۰۱۴۲

فروشگاه اینترنتی: <https://press.isu.ac.ir> • E-mail: pub@isu.ac.ir

سرشناسه: علیدوست خراسانی، نورالله، ۱۳۳۲-

عنوان و نام پدیدآور: نامه‌های امام علی (علیه‌السلام) به کارگزاران در نهج البلاغه /
تألیف نورالله علیدوست خراسانی.

مشخصات نشر: تهران: دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۴۰۱.

مشخصات ظاهری: ۳۲۷ ص.

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۵۲۵۹-۶۵-۲

موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. -- نامه‌ها
موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. -- دیدگاه درباره سیاست و حکومت

موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. . نهج البلاغه - نقد و تفسیر

موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. . نهج البلاغه. شرح

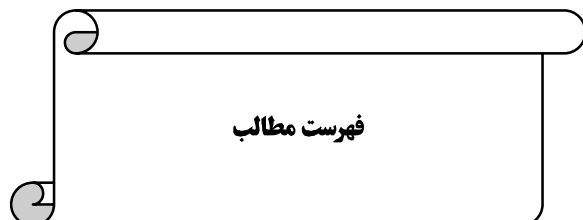
شناسه افزوده: دانشگاه امام صادق (ع)

رده‌بندی کنکره: BP۲۸۰۹

رده‌بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۱۵

شماره کتابشناسی ملی: ۹۰۰۱۴۲۷

تمام حقوق محفوظ است، هیچ بخشی از این کتاب بدون اجازه مکتوب ناشر قابل تکثیر یا تولید مجدد به هیچ شکلی از جمله چاپ، فتوکپی، انتشار الکترونیکی، فیلم و صدا و انتقال در فضای مجازی نمی‌باشد.
این اثر تحت پوشش قانون حمایت از حقوق مؤلفان و مصنفان ایران قرار دارد.



سخن ناشر	۱۳
مقدمه	۱۵
فصل اول: نامه به بعضی از سران سپاهش	۱۹
افراد سست راکنار بزن	۲۰
دو نکته	۲۱
نکته اول: شورشیان جمل	۲۱
نکته دوم: به چه کسی می توان اعتماد کرد	۲۳
فصل دوم: نامه به اشعث بن قیس فرماندار آذربایجان	۲۵
مقامات کشور اسلام امانت الهی است	۲۵
دو نکته	۲۹
فصل سوم: نامه به معقل بن قیس ریاحی	۳۱
دستورات لازم برای حرکت به سوی میدان نبرد	۳۲
فصل چهارم: نامه به دو نفر از سران سپاه (بیان اوصاف مالک اشتر)	۳۵
مالک، فرماندهی لایق	۳۵
دو نکته	۳۶
نکته اول: اشتر مردی شجاع، مدیر و مدبّر	۳۶
نکته دوم: شریح بن هانی حارثی و زیاد بن نضر	۳۷

- فصل پنجم: نامه به عبدالله بن عباس ۳۹
- آتش فتنه را با مدارا خاموش کن ۴۰
- ویژگی های اهل بصره ۴۴
- فصل ششم: نامه به عمر بن ابوسلمه ۴۷
- شمول رأفت اسلامی نسبت به همه شهروندان ۴۷
- فصل هفتم: نامه به زیاد بن ابیه ۴۹
- هشدار شدید به متخلفان ۵۰
- چرا زیاد به این منصب گماشته شد ۵۱
- فصل هشتم: نامه دیگری به زیاد بن ابیه ۵۲
- «زیاد» مرد نمک نشناس ۵۷
- فصل نهم: نامه به مأموران جمع‌آوری زکات ۵۹
- اعتماد به مردم در گردآوری مالیات اسلامی ۶۰
- تذکر یک نکته ۶۲
- فصل دهم: برخورد خوب با مؤدیان مالیاتی اسلامی ۶۵
- بخش اول: برخورد خوب با مؤدیان مالیاتی اسلامی ۶۵
- بخش دوم: نیازمندان در قیامت شاکی تو نباشند ۶۸
- فصل یازدهم: نامه به محمد بن ابی بکر ۷۱
- بخش اول: برخورد خوب با همه ۷۳
- بخش دوم: دنیا و آخرت ساده زیست ها ۷۴
- بخش سوم: هشدارهای پی در پی ۷۵
- بخش چهارم: نماز اول وقت ۸۰
- بخش پنجم: تنها از این گروه بترسید ۸۱
- دو نکته ۸۳
- نکته اول: خطر منافقان ۸۳

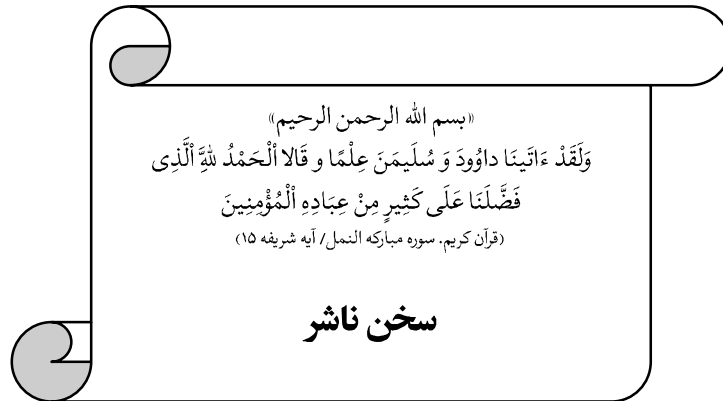
- نکته دوم: نامه‌ای عجیب از معتضد عباسی ۸۴
- فصل دوازدهم: نامه به قثم بن عباس ۸۹
- مأمور اطلاعاتی من در شام ۹۰
- مراقب اوضاع مکه باش ۹۱
- قثم بن عباس کیست؟ ۹۳
- فصل سیزدهم: نامه به محمد بن ابی بکر ۹۵
- دل‌داری به محمد بن ابی بکر ۹۷
- فصل چهاردهم: نامه به عبدالله بن عباس ۱۰۱
- فصاحت فوق‌العاده این نامه ۱۰۵
- فصل پانزدهم: نامه به یکی از فرماندارانش در بصره ۱۰۷
- خشم خدا و عصیان امام (علیه السلام): حساب خویش را برای من بفرست ۱۰۸
- فصل شانزدهم: نامه به یکی از فرماندارانش (عدم رعایت موازین صحیح در بیت‌المال) ۱۰۹
- بخش اول نامه ۱۰۹
- آیا به معاد ایمان نداری؟ ۱۱۰
- بخش دوم نامه ۱۱۱
- اگر فرزندانم چنین می‌کردند آنها را نمی‌بخشیدم ۱۱۲
- فصل هفدهم: نامه به عمر بن ابی سلمه مخزومی ۱۱۵
- آشنایی با عمر بن ابی سلمه و نعمان بن عجلان ۱۱۶
- فصل هجدهم: نامه به مصقلة بن هبیره شیبانی؛ فرماندار اردشیرخره (بخش مهمی از فارس) ۱۱۹
- فصل نوزدهم: نامه به زیاد بن ابیه ۱۲۳
- فصل بیستم: نامه به عثمان بن حنیف انصاری ۱۲۷
- بخش اول: رفتن نماینده امام به مهمانی ۱۲۷

- بخش دوم: هرگز چیزی از دنیا نیندوختم ۱۲۹
- بخش سوم: داستان غم‌انگیز فدک ۱۳۱
- بخش چهارم: آفریده شدن انسان برای هدفی عالی ۱۳۶
- بخش پنجم: ای دنیا از من دور شو ۱۴۰
- طلاق دادن دنیا ۱۴۳
- بخش ششم: خوردن و خوابیدن ۱۴۴
- بخش هفتم: از شرکت در این مهمانی‌ها بترس ۱۴۶
- مهدی عباسی و شریک بن عبدالله ۱۴۷
- فصل بیست و یکم: نامه به بعضی از فرماندارانش ۱۴۹**
- مدارا کردن با مردم ۱۵۰
- فصل بیست و دوم: نامه به سران سپاهش ۱۵۳**
- بخش اول: مقام، شمارا از مردم دور نکند ۱۵۳
- بخش دوم: حقوق امام و حقوق فرماندهان ۱۵۶
- فصل بیست و سوم: نامه به کارگزاران خراج و بیت‌المال ۱۶۱**
- بخش اول: از ظلم به مردم بپرهیزید ۱۶۱
- خراج چیست؟ ۱۶۳
- بخش دوم: رعایت انصاف در گرفتن خراج ۱۶۴
- حدیثی از رسول خدا (ﷺ) ۱۶۵
- فصل بیست و چهارم: نامه به فرمانداران شهرها درباره معنای نماز ۱۶۹**
- آداب و اوقات نماز ۱۷۰
- فصل بیست و پنجم: نامه به مالک اشتر ۱۷۳**
- بخش اول عهدنامه: توصیه به تقوی و مبارزه با هوای نفس ۱۷۴
- بخش دوم: محترم شمردن حقوق شهروندان ۱۷۶
- بخش سوم: مغرور مباش ۱۸۰
- فروبردن خشم بهترین راه علاج ۱۸۲

۱۸۵	بخش چهارم: از نفرین مظلومان بترس
۱۸۸	بخش پنجم: همراه با توده مردم باش
۱۹۱	بخش ششم: عیب پوش باش
۱۹۳	بخش هفتم: از این گونه مشاوران پرهیزید
۱۹۴	بخش هشتم: وزرای خوب و بد
۱۹۶	داستانی از شرح ابن ابی الحدید
۱۹۸	بخش نهم: سنت های حسنه را زنده کن
۲۰۰	معنای سنت
۲۰۲	بخش دهم: اقشار مختلف اجتماعی
۲۰۳	بخش یازدهم: پیوند گروه های اجتماعی
۲۰۵	بخش دوازدهم: شرایط فرمانده لشکر
۲۰۷	بخش سیزدهم: برترین فرماندهان لشکر
۲۰۹	بخش چهاردهم: راه حل مشکلات
۲۱۰	اولوالامر کیانند؟
۲۱۰	شهادت احادیثی بر تفسیر اولوالامر به امامان اهل بیت (علیهم السلام)
۲۱۱	بخش پانزدهم: اوصاف قضات
۲۱۸	بخش شانزدهم: مراقبت دقیق از کارگزاران
۲۱۹	داستان سفیان ثوری
۲۲۱	بخش هفدهم: راه صحیح گرفتن مالیات اسلامی
۲۲۴	بخش هجدهم: منشیان و کارگزاران
۲۲۵	بخش نوزدهم: تجارت و صنعت را سامان ده
۲۲۸	بخش بیستم: مراقبت از قشر محروم
۲۳۳	بخش بیست و یکم: رسیدگی به کار مردم در مجلس عام
۲۳۴	بخش بیست و دوم: نینداختن کار امروز به فردا
۲۳۶	بخش بیست و سوم: رعایت اعتدال حتی در نماز
۲۳۸	بخش بیست و چهارم: عیوب پنهان شدن زمامداران از مردم
۲۴۱	تذکر یک نکته: دیدارهای مستقیم مردمی

بخش بیست و پنجم: دور نگه داشتن خویشاوندان و اطرافیان از حکومت و دسترسی به بیت المال.....	۲۴۱
بخش بیست و ششم: احترام به عهد و پیمان.....	۲۴۵
اهمیت وفای به عهد و پیمان در اسلام.....	۲۴۸
بخش بیست و هفتم: پرهیز از ریختن خون بیگناهان.....	۲۴۹
انواع قتل.....	۲۵۰
اهمیت گناه قتل نفس در اسلام.....	۲۵۰
بخش بیست و هشتم: پرهیز از خودپسندی، اعتماد بر نقاط قوت خویش و علاقه به مدح و ثنای ثناگویان.....	۲۵۲
بخش بیست و نهم: پرهیز از کارهای شتاب زده.....	۲۵۵
بخش سی ام: بهره جویی از شیوه حکومت‌های عادلانه پیش از خود.....	۲۵۶
فصل بیست و ششم: نامه به شریح بن هانی.....	۲۵۹
فصل بیست و هفتم: نامه به اسود بن قطبه.....	۲۶۱
به همه به یک چشم نگاه کن.....	۲۶۱
فصل بیست و هشتم: نامه به فرمانداران و مأموران جمع‌آوری زکات در شهرهای مختلف.....	۲۶۵
سپاهیان به مردم زیان نرسانند.....	۲۶۵
فصل بیست و نهم: نامه به کمیل بن زیاد.....	۲۶۹
سرزنش کمیل از سوی امام (علیه السلام).....	۲۷۰
فصل سی ام: نامه به ابوموسی اشعری فرماندار کوفه.....	۲۷۳
بازداشتن ابوموسی از جنگ به سوی بصره.....	۲۷۴
فصل سی و یکم: نامه به قثم بن عباس فرماندار مکه.....	۲۷۹
رسیدگی به نیازمندان و امور مربوط به حُجاج.....	۲۸۰
فصل سی و دوم: نامه به سهل بن حنیف فرماندار مدینه.....	۲۸۳
فراریان دنیاپرست.....	۲۸۳

۲۸۷.....	فصل سی و سوم: نامه به منذر بن جارود عبدی
۲۸۷.....	توشایسته این مقام نیستی
۲۹۳.....	فصل سی و چهارم: نامه به عبدالله بن عباس (گفتگو با خوارج)
۲۹۴.....	استدلال با سنت در برابر خوارج
۲۹۷.....	فصل سی و پنجم: نامه به فرماندهان لشکر
۲۹۷.....	دو عامل بدبختی و زوال امت‌ها
۲۹۹.....	نتیجه‌گیری
۳۰۳.....	فهرست منابع و مآخذ
۳۱۱.....	نمایه آیات
۳۱۵.....	نمایه نهج البلاغه
۳۱۷.....	نمایه اعلام و موضوعی



رسالت و مأموریت دانشگاه امام صادق (علیه السلام) «تولید علوم انسانی اسلامی» و «تربیت نیروی درجه یک برای نظام» (که در راهبردهای ابلاغی مقام معظم رهبری مدظله تعیین شده) است. اثرپذیری علوم انسانی از مبانی معرفتی و نقش معارف اسلامی در تحول علوم انسانی، دانشگاه را بر آن داشت که به طراحی نو و بازمهندسی نظام آموزشی و پژوهشی جهت پاسخ‌گویی به نیازهای نوظهور انقلاب، نظام اسلامی و تربیت اسلامی به‌عنوان یک اصل محوری برای تحقق مأموریت خویش بپردازد و بر این باور است که علم توأم با تزکیه نفس می‌تواند هویت جامعه را متأثر در مسیر تعالی و رشد قرار دهد.

از این حیث «تربیت» را می‌توان مقوله‌ای محوری یاد نمود که وظایف و کارویژه‌های دانشگاه، در چهارچوب آن معنا می‌یابد؛ زیرا که «علم» بدون «تزکیه» بیش از آنکه ابزاری در مسیر تعالی و اصلاح امور جامعه باشد، عاملی مشکل‌ساز خواهد بود که سازمان و هویت جامعه را متأثر و دگرگون می‌سازد.

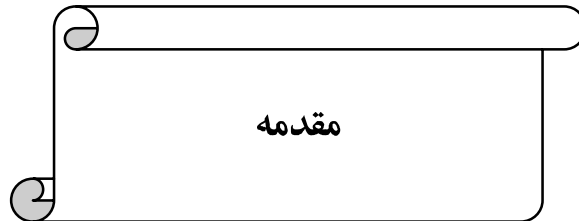
ازسوی دیگر «سیاست‌ها» تابع اصول و مبادی علمی هستند و نمی‌توان منکر این تجربه تاریخی شد که استواری و کارآمدی سیاست‌ها درگروانجام پژوهش‌های علمی و بهره‌مندی از نتایج آنهاست. از این منظر پیشگامان عرصه علم و پژوهش، راهبران اصلی جریان‌های

فکری و اجرایی به حساب می‌آیند و نمی‌توان آینده درخشانی را بدون توانایی‌های علمی - پژوهشی رقم زد و سخن از «مرجعیت علمی» در واقع پاسخ‌گویی به این نیاز بنیادین است. دانشگاه امام صادق (علیه السلام) در واقع یک الگوی عملی برای تحقق ایده دانشگاه اسلامی در شرایط جهان معاصر است. الگویی که هم‌اکنون ثمرات نیکوی آن در فضای ملی و بین‌المللی قابل مشاهده است. طبعاً آنچه حاصل آمده محصول نیت خالصانه و جهاد علمی مستمر مجموعه بنیان‌گذاران و دانش‌آموختگان این نهاد است که امید می‌رود با اتکا به تأییدات الهی و تلاش همه‌جانبه اساتید، دانشجویان و مدیران دانشگاه، بتواند به مرجعی تمام‌عیار در گستره جهانی تبدیل گردد.

معاونت پژوهشی دانشگاه امام صادق (علیه السلام) با توجه به شرایط، امکانات و نیازمندی جامعه در مقطع کنونی با طرحی جامع نسبت به معرفی دستاوردهای پژوهشی دانشگاه، ارزیابی سازمانی - کارکردی آنها و بالاخره تحلیل شرایط آتی اقدام نموده که نتایج این پژوهش‌ها در قالب کتاب، گزارش، نشریات علمی و... تقدیم علاقه‌مندان می‌گردد. هدف از این اقدام - ضمن قدردانی از تلاش خالصانه تمام کسانی که با آرمان و اندیشه‌ای بزرگ و ادعایی اندک در این راه گام نهادند - درک کاستی‌ها و اصلاح آنها است تا از این طریق زمینه پرورش نسل جوان و علاقه‌مند به طی این طریق نیز فراهم گردد؛ هدفی بزرگ که در نهایت مرجعیت مکتب علمی امام صادق (علیه السلام) را در گستره بین‌المللی به همراه خواهد داشت. (ان شاء الله)

و الله الحمد

معاونت پژوهشی دانشگاه



در اسلام حکومت ملک حاکم نیست بلکه عاریت و امانت است و تمام کسانی که در حکومت پُست و مقام دارند امانتدارند؛ همان‌گونه که امیرمؤمنان (علیه السلام) در نهج البلاغه به اشعث بن قیس فرماندار آذربایجان نوشته است:

«این فرمانداری، برای تو وسیله آب و نان نیست؛ بلکه امانتی است در گردنت»^۱.
از دیدگاه اسلام رئیس حکومت، وزرا، استانداران و فرماندهان تنها امانت‌دارانی هستند که امانت جامعه اسلامی از سوی خداوند به آنها سپرده شده و نباید آن را وسیله برتری جویی و تحصیل منافع شخصی کنند؛ بلکه باید مانند هر امانت‌دار امین از آن مراقبت به عمل آورده و سالم به دست اهلش بسپارند. در تفسیر این آیه شریفه که می‌فرماید: «خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبان آن برسانید...»^۲. در روایات متعددی آمده که این امانت همان ولایت (و حکومت والیان صالح) است (حویزی، بی‌تا، ج: ۱، ۴۹۴-۴۹۵؛ کلینی، ۱۳۶۶، ج: ۱، ۲۷۶-۲۷۷، کتاب الحججه، باب ان الامام (علیه السلام) يعرف الامام الذی يعرف من بعده). البته این تفسیر به آن معنا نیست که مفهوم آیه منحصر در امر حکومت و امانت باشد بلکه یکی از مصادیق بارز و مهم آن است.

امام (علیه السلام) علاوه بر اینکه خودش به‌طور مستقیم بر کارگزاران و عاملانش آگاهی و اشراف دارد، جاسوسانی هم برمی‌گزیند تا به شکل نامرئی و پنهانی، عاملان و پست‌داران حکومتی و رفتارشان را زیر نظر بگیرند و به امام (علیه السلام) گزارش کنند.

۱. و من کتاب له (علیه السلام) الی اشعث بن قیس عامل آذربایجان وَإِنَّ عَمَلَكَ لَيْسَ لَكَ بِطَعْمَةٍ وَلَكِنَّهُ فِي عُنُقِكَ أَمَانَةٌ...

(صبحی صالح، ۱۳۸۷ق: ص ۳۶۶، نامه ۵).

۲. إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا... (نساء / آیه ۵۸).

از این رو در چند جای نهج البلاغه و کتب دیگر نامه‌هایی آمده است که امام (علیه السلام) برای عاملانش می‌نویسد و از واژه «عین» یا «عیون» استفاده می‌کند که جاسوس یا جاسوسانم برای من خبر آورده‌اند که به چند مورد اشاره می‌شود.

۱- در نامه‌ای که به قثم بن عباس که فرماندار و نماینده آن حضرت در شهر مکه بود نوشت: اما (بعد از حمد و ثنای الهی) مأمور اطلاعاتی من در شام برایم نوشته است...^۱

۲- در آنجا که تعبیر به عیون می‌کند می‌فرماید: با فرستادن مأموران مخفی راستگو و وفادار کارهای آنان را تحت نظر بگیر؛ زیرا بازرسی مداوم پنهانی سبب تشویق آنها به امانت‌داری و مدارا کردن به زبردستان و مراقبت از معاونان می‌شود.

هرگاه یکی از آنها (از کارگزاران تو) دست به سوی خیانت دراز کند و مأموران مخفی‌ات به طور اتفاق نزد تو بر ضد او گزارش دهند به همین مقدار به عنوان گواه و شاهد قناعت کن و مجازات بدنی را در حق او روا دار و به مقداری که در کار خود خیانت کرده کيفر ده، سپس وی را در مقام خواری بنشان و داغ خیانت را بر او نه و قلاده اتهام تهمت را به گردنش بیفکن (و او را چنان معرفی کن که عبرت دیگران شود).^۲

۳- همچنین امام (علیه السلام) در نامه‌ای به عثمان بن حنیف انصاری می‌فرماید که به من گزارش داده‌اند که مردی از جوانان (ثروتمند و اشرافی) اهل بصره تو را به سفره رنگین میهمانی خود فراخوانده و تو نیز (دعوتش را پذیرفته‌ای و) به سرعت به سوی آن شتافته‌ای...^۳

۱. و من کتاب له (علیه السلام) الی قثم بن العباس و هو عامله علی مکه، اما بعد فَإِنَّ عَيْنِي بِالْمَعْرِبِ كَتَبَ إِلَيَّ يُعْلِمُنِي أَنَّهُ وَجَّهَ إِلَى الْمُؤَسِّمِ أَنَّاسٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ، الْعُمِّيُّ الْقُلُوبِ الضَّمُّ الْأَسْمَاعِ الْكُمِّهِ الْأَبْصَارِ، الَّذِينَ يَلْبَسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَيُطِيعُونَ الْمَخْلُوقَ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ وَيَخْتَلِبُونَ الدُّنْيَا دَرَّهَا بِالَّذِينَ وَيَسْتَوُونَ عَاجِلَهَا بِأَجْلِ الْأَثَرِ الْمُتَّقِينَ، وَ لَنْ يَفُوزَ بِالْخَيْرِ إِلَّا عَامِلُهُ وَلَا يُجْزَى جَزَاءَ الشَّيْرِ إِلَّا فَاعِلُهُ. فَأَقِمْ عَلَيَّ مَا فِي يَدَيْكَ قِيَامَ الْحَازِمِ الصَّلِيبِ وَالنَّاصِحِ اللَّيْسِ النَّابِعِ لِشُلْطَانِهِ الْمُطِيعِ لِأَمَامِهِ، وَإِيَّاكَ وَمَا يُعْتَدُّ مِنْهُ وَلَا تُكُنْ عِنْدَ التَّعْمَاءِ بَطْرًا وَلَا عِنْدَ الْبَأْسَاءِ فِشْلًا، وَ السَّلَامُ (نهج البلاغه، ص ۴۰۶، نامه ۳۳).

۲. وَابْعَثِ الْعُيُونَ مِنْ أَهْلِ الصِّدْقِ وَالْوَفَاءِ عَلَيْهِمْ، فَإِنَّ تَعَاهُدَكَ فِي السِّرِّ لِأُمُورِهِمْ خَدْوَةٌ لَهُمْ عَلَى اسْتِعْمَالِ الْأَمَانَةِ، وَالرِّفْقِ بِالرَّعِيَّةِ. وَتَحَقَّقْ مِنَ الْأَعْوَانِ؛ فَإِنْ أَحَدٌ مِنْهُمْ بَسَطَ يَدَهُ إِلَى خِيَانَةٍ اجْتَمَعَتْ بِهَا عَلَيْهِ عِنْدَكَ أَجْبَاؤُ عُيُونِكَ، اِكْتَفَيْتَ بِذَلِكَ شَاهِدًا، فَيَسْطِطْ عَلَيْهِ الْعُقُوبَةُ فِي بَدَنِهِ، وَأَخَذَتْهُ بِمَا أَصَابَ مِنْ عَمَلِهِ، ثُمَّ نَصَبْتَهُ بِمَقَامِ الْمَذَلَّةِ، وَوَسَّمْتَهُ بِالْخِيَانَةِ، وَقَلَّدْتَهُ عَازَ النَّهْمَةِ (نهج البلاغه، صص ۴۳۵-۴۳۶، نامه ۵۳).

۳. و من کتاب له (علیه السلام) إلى عثمان بن حنیف الأنصاري - وَكَانَ عَامِلُهُ عَلَى الْبَصْرَةِ وَقَدْ بَلَغَهُ أَنَّهُ دُعِيَ إِلَى وِلِيْمَةِ قَوْمِ

۴- در نامه دیگری امام (علیه السلام) به یکی از فرماندارانش می‌نویسد: اما بعد (از حمد و ثنای الهی)، کاری از تو به من گزارش داده شده که اگر انجام داده باشی پروردگارت را به خشم آورده‌ای و پیشوایت را عصیان کرده‌ای و امانت خود را به رسوایی کشیده‌ای (و خود را به سبب خیانت رسوا و ننگین ساخته‌ای). به من خبر داده‌اند که تو زمین‌های آباد را ویران کرده‌ای و آنچه از بیت‌المال در زیر دست تو بوده است را به خیانت برگرفته و خورده‌ای؛ بنابراین حساب خویش را برای من بفرست و بدان که حساب خداوند از حساب مردم (در قیامت) سخت‌تر و برتر است. والسلام^۱.

۵- یعقوبی می‌نویسد: امام (علیه السلام) به زیاد که کارگزار حضرت در فارس بود برای آگاهی از اوضاع و احوال او مأموری را فرستاد و به او دستور داد پس از حسابرسی کامل، آنچه را که زیاد گرد آورده است، نزد من بیاور. زیاد گزارش نادرستی به مأمور داد. امام (علیه السلام) به او فرمود: «...ای زیاد! به خدا سوگند تو دروغ گفته‌ای و اگر خراج و مالیاتی را که از مردم گرفته‌ای کامل نزد ما نفرستی، بر تو بسیار سخت خواهیم گرفت و مجازات سختی خواهی دید، مگر اینکه آنچه گزارش داده‌ای از روی احتمال باشد». سپس می‌نویسد در نامه‌ای به مالک بن کعب، یکی از فرمانداران خود، به وی دستور می‌دهد که شخصی را به جای خویش گذاشته، خود با شماری از یارانش، به شهرهای عراق برود و درباره کارگزاران حضرت، رفتار و عملکرد آنان در فاصله بین دجله و عذیب، تحقیق کند؛ سپس به محل حکومت خویش بازگردد و گزارش رفتار کارگزاران را به آن حضرت بدهد (یعقوبی، بی تا، ج ۲: ۲۰۴، خلافت امیرالمؤمنین (علیه السلام)؛ بلاذری، ۱۳۹۴، ج ۲: ۳۹۰).

۶- در مورد دیگری آمده است که امام (علیه السلام) می‌فرماید: «به من گزارش داده‌اند که ابن هرّمه، مسئول بازار اهواز، خیانتی کرده است». پس به رفاعه [فرماندار اهواز] نوشت: «چون این نامه مرا خواندی، ابن هرّمه را از [مسئولیت] بازار، کنار بگذار و در برابر مردم نگاهش دار و او را زندانی کن و موضوع را به اطلاع مردم برسان. به همکاران خود نیز بنویس و نظر مرا به

مِنْ أَهْلِهَا، فَمَضَى إِلَيْهَا - قَوْلُهُ. أَمَّا بَعْدُ، يَا ابْنَ حَنْظَلَةَ: فَقَدْ بَلَّغَنِي أَنَّ رَجُلًا مِنْ فِئْتِةِ أَهْلِ الْبَصْرَةِ دَعَاكَ إِلَى مَادِيَّةٍ فَأَسْرَعْتَ إِلَيْهَا تُسْتَطَابُ لَكَ الْأَلْوَانُ... (نهج البلاغه، ص ۵۱۶، نامه ۴۵).
 ۱. و من کتاب له (علیه السلام) الی بعض عماله أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ بَلَّغَنِي عَنْكَ أَمْرٌ إِنْ كُنْتَ فَعَلْتَهُ فَقَدْ أَشْخَطْتَ رَبِّيكَ وَ عَصَيْتَ إِمَامَكَ وَ أَخْرَيْتَ أَمَانَتَكَ، بَلَّغَنِي أَنَّكَ جَرَدْتَ الْأَرْضَ فَأَخَذْتَ مَا تَحْتَ قَدَمَيْكَ وَ أَكَلْتَ مَا تَحْتَ يَدَيْكَ. فَأَرْفَعُ إِلَيْكَ جِسَابَتَكَ، وَ أَعْلَمُ أَنَّ جِسَابَةَ اللَّهِ أَكْبَرُ مِنْ جِسَابَةِ النَّاسِ، وَ السَّلَامُ. (نهج البلاغه، ص ۴۱۲، نامه ۴۰).

آگاهی آنها برسان. مبادا درباره او غفلت و کوتاهی کنی که بدین سبب، نزد خداوند عزوجل هلاک خواهی شد و من نیز تو را به بدترین وجه، برکنار خواهم کرد و از انجام دادن این کار تو را در پناه خدا می سپارم. روز جمعه که شد، وی را از زندان بیرون آور و ۳۵ تازیانه به او بزن و در بازارها بچرخان. اگر کسی به ضرر او گواهی آورد، درکنار گواهی او را نیز سوگند بده و مقداری را که مدعی است، از درآمد این هژمه به وی بپرداز و دستور بده تا او را خوار و دست بسته، مجدداً به زندان ببرند و پاهایش را با ریسمان ببند، ولی هنگام نماز او را آزاد بگذار. چنانچه کسی برای او ظرف غذا یا آب یا لباس و یا فرشی آورد، بگذار به او برساند و مانع مشو. به کسانی که ممکن است کینه‌توزی را به وی تلقین کنند و یا به نجات، او را امیدوار سازند، اجازه ملاقات با او را نده. اگر بر تو ثابت شد که کسی اندیشه آسیب زدن به مسلمانی را در ذهن او افکنده است، آن کس را تازیانه بزن و زندانی اش کن تا توبه کند. دستور بده زندانیان را، در شب برای هواخوری به حیاط زندان بیاورند، به جز این هژمه را، مگر آنکه بررسی تلف شود که در این صورت، او را نیز با دیگر زندانیان به حیاط زندان بیاور. اگر دیدی تحمّل یا توانایی دارد، سی روز بعد نیز او را دوباره ۳۵ تازیانه بزن. برای من بنویس که با بازار، چه کردی و به جای این خائن، چه کسی را انتخاب نمودی. حقوق این خیانتکار را نیز قطع کن» (تمیمی مغربی، ۱۳۸۳ق، ج ۲: ۵۳۲-۵۳۳، حدیث ۱۸۹۲؛ نوری طبرسی، ۱۴۰۷ق، ج ۱۷: ۴۰۳-۴۰۴، باب من یجوز حبسه، حدیث ۵).

از آنچه گذشت به خوبی روشن می شود که امام (علیه السلام) هم خود بر کارگزارانش اشراف داشت و آنها را زیر نظر گرفته بود و هم مأمورانی را گمارده بود که به کارهای کارگزاران و کسانی که از طرف آن حضرت انجام وظیفه می کردند نظارت کنند و مراقب و مواظب آنها باشند و از آنجاکه بحث در این نوشتار درباره نامه‌های امام (علیه السلام) به کارگزاران در نهج البلاغه است در مقدمه به همین مقدار بسنده می شود و در حد توان درباره این نامه‌ها به بحث پرداخته می شود.

نورالله علیدوست خراسانی

۱۴۰۱/۲/۱۷ شمسی - ۶ شوال ۱۴۴۳ قمری

فصل اول: نامه به بعضی از سران سپاهش

این فصل اشاره به نامه چهارم امام در نهج البلاغه دارد که به بعضی از سران سپاهش نوشته است. محتوای نامه روشن است که امام (علیه السلام) به یکی از فرماندهان لشکرش دستور می دهد که در مقابل گروهی شورشی ایستادگی کنند. نخست، آنها را نصیحت کنند که به راه راست بازگردند و اگر نپذیرفتند با نیروی نظامی آنها را بر سر جای خود بنشانند.

مخاطب این نامه عثمان بن حنیف فرماندار بصره بود که در عین حال؛ فرماندهی لشکر را نیز بر عهده داشت. از این رو مرحوم سید رضی عنوان نامه را «الی بعضی أمراء جیشه» قرار داده است. امام (علیه السلام) در این نامه می فرماید:

«مخالفتان را (کسانی که فرمان تو را در مقابله با لشکریان طلحه و زبیر پذیرا نیستند) نصیحت کن. اگر به سایه اطاعت بازگردند (و تسلیم فرمان تو شوند) این همان چیزی است که ما دوست داریم (و از آنها می خواهیم) و اگر حوادث، آنان را به سوی اختلاف و عصبان کشاند به کمک کسانی که از تو اطاعت می کنند با کسانی که از تو نافرمانی می کنند پیکار کن و با کسانی که مطیع اند از کسانی که سستی می ورزند خود را بی نیاز ساز؛ زیرا سست عنصران و کسانی که از جنگ با دشمن کراهت دارند غیابشان بهتر از حضورشان است و قعود آنها از جنگ، از قیامشان کارسازتر است»^۱.

۱. و من کتاب له (علیه السلام) إلی بعضی أمراء جیشه. فَإِنْ عَادُوا إِلَيَّ ظَلَى الطَّاعَةَ فَذَلِكَ الَّذِي نُحِبُّ، وَإِنْ تَوَافَتِ الْأُمُورُ بِالْقَوْمِ إِلَى التَّيْقَاقِ وَالْعُضْطْيَانِ فَانْهَدْ بِمَنْ أَطَاعَكَ إِلَى مَنْ عَصَاكَ، وَاسْتَعْنِ بِمَنْ انْقَادَ مَعَكَ عَمَّنْ تَقَاعَسَ عَنْكَ، فَإِنَّ الْمُتَكَارَةَ مَغِيْبُهُ خَيْرٌ مِنْ مَشْهَدِهِ، وَفَعُوْدُهُ أَعْنَى مِنْ نُهُوْضِهِ (نهج البلاغه، ص ۳۶۶، نامه ۴).

افراد سست را کنار بزن

جریان آن گونه که مرحوم شیخ مفید در کتاب الجمل نوشته است چنین بود:

«بعد از قتل عثمان و بیعت عامه مردم با امیرمؤمنان علی (علیه السلام) هنگامی که طلحه و زبیر به اهداف خود که خلافت یا لااقل امارت بخشی از جهان اسلام بود نرسیدند، از مدینه به سمت مکه حرکت کردند و در مکه عبدالله بن زبیر را نزد عایشه فرستادند که به او بگوید: امیرالمؤمنین عثمان مظلوم کشته شد و علی بن ابی طالب امور مردم را قبضه کرد و به وسیله سفیانی که قتل عثمان را بر عهده گرفتند بر همه چیز غلبه یافت و ما از این می ترسیم که مفاسدی از این طریق در جهان اسلام پیدا شود. اگر مصلحت می بینی در سفر به بصره همراه ما باش امید است خداوند به وسیله تو اختلاف این امت را التیام بخشد و شکاف میان آنها را پر کند و پراکندگی آنها را برطرف سازد و امورشان را بدین طریق اصلاح نماید.

عبدالله نزد عایشه آمد و پیام را رساند. عایشه در ابتدا امتناع ورزید، سپس فردای آن روز موافقت خود را اعلام کرد. هنگامی که طلحه و زبیر به اتفاق عایشه و گروه شورشیان به بصره رسیدند عثمان بن حنیف فرماندار امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در بصره، نامه ای برای آن حضرت نوشت و آن حضرت را در جریان امور گذاشت. حضرت نامه مورد بحث را مرقوم داشت و برای عثمان بن حنیف فرستاد و دستور داد به اتفاق گروه وفاداران به امام (علیه السلام) از اهالی بصره در مقابل مخالفان بایستند» (مفید، بی تا، الف: ۱۲۲).

اینکه امام (علیه السلام) فرمود مخالفان را نصیحت کن... تعبیر به «ظِلِّ الطَّاعَةِ» (سایه اطاعت) تعبیر لطیفی است و اشاره به این دارد که عصیان و سرکشی و مخالفت، همچون آفتاب سوزان است و اطاعت و تسلیم در برابر فرماندهان عدل سایه لذت بخشی است که به جامعه آرامش می دهد. تفاوت شقاق و عصیان در این است که شقاق به معنای جدایی است و عصیان و نافرمانی چیزی فراتر از جدایی است.

آنگاه امام (علیه السلام) در پایان این نامه اشاره به دلیل دستور خود نموده و می فرماید:

«زیرا سست عنصران و کسانی که از جنگ با دشمن کراهت دارند غیابشان بهتر از حضورشان است و قعود آنها از جنگ از قیامشان کارسازتر است».

این همان چیزی است که قرآن مجید نیز درباره گروهی از منافقان در سوره توبه اشاره کرده و می فرماید:

نامه به بعضی از سران سپاهش □ ۲۱

«اگر همراه شما (به سوی میدان جهاد) خارج می‌شدند چیزی جز اضطراب و تردید به شما نمی‌افزودند و به سرعت در بین شما به فتنه‌انگیزی (و ایجاد تفرقه و نفاق) می‌پرداختند و در میان شما افرادی (سست و ضعیف) هستند که بسیار از آنها پذیرا می‌باشند و خداوند از ظالمان باخبر است»^۱.

دو نکته

نکته اول: شورشیان جمل

از تاریخ طبری و بعضی کتب دیگر و همچنین خطبه ۱۷۲^۲ استفاده می‌شود که بعد از ورود طلحه و زبیر و لشکر آنها به بصره، عثمان بن حنیف طی نامه فوق که از سوی امیرمؤمنان (علیه السلام) به او رسید مأمور شد با آنها به مقابله برخیزد تا امام (علیه السلام) و لشکریانش وارد شوند؛ ولی مردم بصره به دو گروه تقسیم شدند. گروهی می‌گفتند: ما باید به یاری نماینده امام (علیه السلام) برخیزیم و گروه دیگر می‌گفتند: شورشیان راست می‌گویند ما باید به حمایت عایشه همسر پیغمبر و همراهانش برخیزیم و این دو گروه باهم به مقابله برخاستند و قابل توجه اینکه (جاریه بن قدامه) یکی از سران قبایل بصره، در مقابل عایشه آمد و گفت: ای ام‌المؤمنین به خدا قتل عثمان نزد ما کم‌اهمیت‌تر است از اینکه تو از خانه‌ات بیرون آمده‌ای و ستر و حرمت پیغمبر را کنار زده‌ای و بر این شتر ملعون سوار شده‌ای و خود را در معرض تیر و

۱. لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَلَا تُدْرِكُوا الْفَيْثَةَ وَفِيكُمْ سَمَاعُونَ لَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ (توبه / آیه ۴۷).

۲. و من خطبه له (علیه السلام) الحمد لله الذي لا توارى عنه سماء سماء، ولا أرض أرضاً. منها: وقد قال قائل: إنك على هذا الأمر يا ابن أبي طالب لحريص؛ فقلت: بل أنتم والله لأحرص وأبعد...؛ ستایش مخصوص خداوندی است که هیچ آسمانی آسمان دیگر را از دید علم او نمی‌پوشاند و نه هیچ زمینی زمین دیگر را. در بخش دیگری از خطبه آمده است:

گوینده‌ای به من گفت: ای فرزند ابوطالب، تو نسبت به این امر - یعنی خلافت - حریصی! در پاسخش گفتم: به خدا سوگند! شما با اینکه دورترید، حریص‌ترید (چرا که خلافت، شایسته اهل بیت پیامبر (علیه السلام) است که به این کانون هدایت نزدیک‌ترند). امام (علیه السلام) در بخش سوم، داستان طلحه و زبیر و جنگ جمل را پیش می‌آورد و اشاره به کار بسیار زشت و بی‌سابقه‌ای که آنها مرتکب شدند می‌فرماید: که همسر پیامبر (عایشه) را از خانه بیرون کشیدند و به لشکرگاه آوردند و از این جا به آنجا بردند و مقام رسول الله (ﷺ) را بدین وسیله هتک کردند و گروه زیادی را به کشتن دادند (جهت مطالعه بیشتر به این خطبه مراجعه شود: نهج البلاغه، ص ۲۴۶، خطبه ۱۷۲).

شمشیر مخالفان قرار داده‌ای و احترام خود را پایمال ساخته‌ای. اگر به میل خود آمده‌ای به خانه‌ات برگرد و اگر تو را با اکراه آورده‌اند از مردم کمک بخواه تا به خانه‌ات برگردی.

به هر حال طلحه و زبیر و همدستانش در زیر لباس خود زره پوشیدند و هنگام نماز صبح به مسجد آمدند. عثمان بن حنیف بی‌خبر از این جریان به هنگام نماز به مسجد آمد تا با مردم نماز بخواند. یاران طلحه و زبیر او را عقب کشیدند و زبیر را برای نماز جلو آوردند. گروه پاسداران بیت‌المال که «سبابجة» نامیده می‌شدند جلو آمدند و زبیر را از مسجد بیرون کردند و عثمان را برای نماز جلو آوردند؛ ولی یاران زبیر حمله کردند و عثمان بن حنیف و یارانش را عقب راندند. این جنگ و گریز تا نزدیک طلوع آفتاب ادامه یافت. جمعی فریاد کشیدند: ای اصحاب محمد از خدا بترسید آفتاب دارد طلوع می‌کند نماز چه شد.

سرانجام زبیر غالب شد و نماز را با مردم خواند و بعد از نماز، زبیر با یاران مسلح خود به عثمان بن حنیف و طرفدارانش حمله کردند و او را گرفتند و تا سرحد مرگ زدند و تمام موهای صورت و ابروها و مژه‌های چشمانش را کردند و سرانجام گروهی را شکنجه کردند و کشتند.

امام (علیه السلام) در خطبه ۱۷۲ به این مسئله اشاره کرده می‌فرماید:

«به خدا سوگند! اگر آنها فقط به يك نفر دست می‌یافتند و او را به طور عمد و بدون گناه می‌کشتند، قتل همه آن لشکر برای من حلال بود؛ چراکه آنها حضور داشتند و مخالفت نکردند!»^۱

البته این درگیری غیر از درگیری دیگری است که بر سر امامت نماز بین طلحه و زبیر واقع شده که هرکدام می‌خواستند امامت جماعت را عهده‌دار شوند که عایشه میانجی‌گری کرد و بنا شد پسر زبیر امامت جماعت را بر عهده بگیرد.

طرفداران طلحه و زبیر و عایشه جنایات عجیبی را مرتکب شدند؛ از جمله «سبابجة» که هفتاد نفر و به روایتی چهارصد نفر بودند همه را به دستور عایشه سر بریدند و این اوضاع خونبار همچنان ادامه یافت تا لشکر امام (علیه السلام) وارد شد و شورشیان جمل را تارومار کرد و طلحه و زبیر کشته شدند و عایشه را با گروهی تحت الحفظ به مدینه بازگرداندند و آرامش به بصره بازگشت (برای شرح بیشتر به: طبری، ۱۴۰۸ق، ج ۳: در باب حوادث سال ۳۶ و ابن ابی

۱.... فوالله لو لم یصیبوا من المسلمین إلا رجلا واحدا معتمدین لقتله، بلا جرم جزء، لحلّ لي قتل ذلك الجیش كآه، إذ حضروه فلم ینكروا... (نهج البلاغه، ص ۲۴۷، خطبه ۱۷۲).

الحدید، ۱۳۸۲ق، ج ۹: ۳۰۵ تا ۳۲۳ مراجعه شود).

نکته دوم: به چه کسی می‌توان اعتماد کرد

امام (علیه السلام) در این نامه اشاره به نکته مهمی کرده است که سزاوار است مورد توجه همه مدیران و فرماندهان باشد و آن اینکه هرگز افراد سست اراده و خالی از انگیزه و تصمیم را به حساب نیاورند و آنها را به صورت سیاهی لشکر با خود به صحنه نکشانند، چراکه خطر و ضرر آنها بیش از سود و منفعت آنهاست، عدم حضور آنها در صحنه مایه آرامش مبارزان است و حضورشان مایه ناراحتی و تنش.

شبهه این معنا همان گونه که اشاره شد در قرآن مجید نیز در داستان جنگ تبوک (و همچنین جنگ احد) آمده است؛ در مورد اول می‌فرماید:

«اگر آنها همراه شما (به سوی میدان جهاد) خارج می‌شدند جز اضطراب و تردید و فساد، چیزی بر شما نمی‌افزودند و به سرعت در بین شما به فتنه‌انگیزی (و ایجاد تفرقه و نفاق) می‌پرداختند»^۱.

و در مورد داستان جنگ احد، در آیه بعد از آن می‌فرماید:

«آنها پیش از این (نیز) در پی فتنه‌انگیزی بودند و کارها را بر تو دگرگون (و آشفته) ساختند؛ تا آنکه حق فراسید و فرمان خدا آشکار گشت (و پیروز شدید) در حالی که آنها ناراضی بودند»^۲.

کوتاه سخن اینکه آیات فوق، درس بزرگی به همه مسلمانان می‌دهد که هیچ‌گاه در فکر افزودن سیاهی لشکر و کمیت و تعداد نباشند، بلکه به این فکر باشند که افراد مخلص و باایمان را انتخاب کنند هر چند نفراتشان ظاهراً کم باشد؛ همان گونه که در آیات مربوط به داستان بنی اسرائیل و طالوت و جالوت نیز آمده است:

«چه بسیار گروه‌های کوچکی که به فرمان خدا، بر گروه‌های عظیمی پیروز شدند! و خداوند، با صابران (و استقامت‌کنندگان) است»^۳.

۱. لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَلَأَوْصَعُوا خِلَالَكُمْ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ... (توبه / آیه ۴۷).

۲. لَقَدْ ابْتَغُوا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلِ وَ قَالُوا لَكَ الْأُمُورَ حَتَّى جَاءَ الْحَقُّ وَ ظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَ هُمْ كَارِهُونَ (توبه / آیه ۴۸).

۳. ... كُمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَ اللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ (بقره / آیه ۲۴۹).

فصل دوم: نامه به اشعث بن قیس فرماندار آذربایجان

این فصل اشاره به نامه پنجم امام در نهج البلاغه دارد که به اشعث بن قیس فرماندار آذربایجان نوشته است. این نامه به این نکته اشاره دارد که مقامات و منصب‌ها در حکومت اسلامی وسیله آب و نان افراد نیست بلکه امانت‌های الهی است که باید به دقت از آن مراقبت کنند. به همین دلیل باید نسبت به مردم استبداد به خرج ندهند و در مورد بیت‌المال با احتیاط تمام گام بردارند.

مقامات کشور اسلام امانت الهی است

امام (علیه السلام) در این نامه می‌فرماید:

«این فرمانداری، برای تو وسیله آب و نان نیست؛ بلکه امانتی است در گردنت و (بدان) تواز سوی مافوق خود تحت مراقبت هستی. تو حق نداری درباره رعیت، استبداد به خرج دهی و حق نداری در کارهای مهم و خطیر بدون اطمینان وارد شوی. در دست تو بخشی از اموال خداوند عزوجل است و تو یکی از خزانه‌داران او هستی، باید آن را حفظ کنی تا به دست من برسانی، امید است من رئیس بدی برای تو نباشم والسلام»^۱.

۱. و من کتاب له (علیه السلام) الی اشعث بن قیس عامل آذربایجان؛ وَإِنَّ عَمَلَكَ لَيْسَ لَكَ بِطُعْمَةٍ وَ لَكِنَّهُ فِي عُنُقِكَ أَمَانَةٌ، وَ أَنْتَ مُسْتَرْعَى لِمَنْ فَوْقَكَ. لَيْسَ لَكَ أَنْ تُفْتَاتَ فِي رِعِيَّةٍ، وَ لَا تُخَاطِرَ إِلَّا بِوَبُيْقَةٍ، وَ فِي يَدَيْكَ مَالٌ مِنْ مَالِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ أَنْتَ مِنْ خَزَائِنِهِ حَتَّى تُسَلِّمَهُ إِلَيَّ، وَ لَعَلِّي أَلَا أَكُونَ سَرَّ وَ لَاتِكَ لَكَ، وَ السَّلَامُ (نهج البلاغه، ص ۳۶۶، نامه ۵).

آنچه مرحوم سید رضی در این نامه آورده است بخشی از نامه مشروح‌تری است که در کتاب صفین آمده است. از مجموع نامه چنین استفاده می‌شود که اشعث بن قیس به خاطر سوابق سوئی که داشت بعد از روی کار آمدن امام (علیه السلام) احساس ناامنی در موقعیت خود کرد که امام (علیه السلام) ممکن است او را از حکومت آذربایجان بردارد و مسئله جنگ جمل و قتل عثمان را بهانه‌ای برای سرکشی قرار دهد، امام (علیه السلام) برای پیشگیری از فتنه‌انگیزی او این نامه را برایش نوشت و در آغاز نامه چنین فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ؛ از بنده خدا علی امیرالمؤمنین به اشعث بن قیس: اگر لغزش‌هایی چنین و چنان از تو سر نزده بود در این کار (فرمانداری آذربایجان یا بیعت کردن با امام (علیه السلام)) مقدم بر دیگران بودی و شاید پایان کار تو، آغاز آن را جبران کند و بخشی از آن بخش دیگر را بپوشاند اگر تقوای الهی را پیشه کنی».^۱

سپس امام (علیه السلام) در ادامه این نامه اشاره به قتل عثمان و بیعت مردم با او و شورش طلحه و زبیر و شکستن بیعت آن حضرت نمود و افزود که آنها عایشه را نیز با خود به سوی بصره بردند و من به اتفاق مهاجرین و انصار به سوی آنها رفتم و در میدان نبرد در مقابل هم قرار گرفتیم. من از آنها خواستم که از سرکشی بازگردند و به بیعت خود وفادار باشند و آنچه وظیفه اتمام حجت بود انجام دادم؛ ولی آنها نپذیرفتند جنگ درگرفت و شکست خوردند و گروهی مجروح شدند و گروهی فرار کردند و من دستور دادم مجروحان را نکشند و فراریان را تعقیب نکنند و هر کس سلاح خود را بر زمین بگذارد و به خانه خویش برود و در را به روی خود ببندد در امان خواهد بود. سپس امام (علیه السلام) این بخش از نامه را که سید رضی نقل کرده است بیان فرمود.

امام (علیه السلام) در این بخش از نامه اول او را با دو جمله پرمعنا هشدار می‌دهد و می‌فرماید: «فرمانداری تو برای تو وسیله آب و نان نیست، بلکه امانتی است در گردنت و تو از سوی مافوق خود تحت مراقبت هستی».

تعبیر بالا بیانگر دیدگاه اسلام درباره پُست‌ها و منصب‌های حکومتی است. از دیدگاه اسلام رئیس حکومت، وزرا، استانداران و فرماندهان تنها امانت‌دارانی هستند که امانت

۱. بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى الْأَشْعَثِ بْنِ قَيْسٍ أَمَا بَعْدُ، فَلَوْلَا هُنَاتُ وَ هُنَاتُ كُنَّ مِنْكَ لَكُنْتَ الْمُقَدَّمُ فِي هَذَا الْأَمْرِ قَبْلَ النَّاسِ وَ لَعَلَّ آخِرَ أَمْرِكَ يَحْمَدُ أَوْلَاهُ، وَ يَحْمِلُ بَعْضُهُ بَعْضًا، إِنْ اتَّقَيْتَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ (موسوی، ۱۴۱۸ق: ۸۰۳؛ منقری، ۱۳۸۲: ۲۰).

جامعه اسلامی از سوی خداوند به آنها سپرده شده و نباید آن را وسیله برتری جویی و تحصیل منافع شخصی کنند بلکه باید مانند هر امانت دار امین از آن مراقبت به عمل آورده و سالم به دست اهلش بسپارند.

در تفسیر آیه شریفه ای که می فرماید: «خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید...»^۱ در روایات متعددی آمده که این امانت همان ولایت (و حکومت والیان صالح) است (در این باره رجوع شجود به: حویزی، بی تا، ج: ۱، ۴۹۵-۴۹۶؛ کلینی، ۱۳۶۶، ج: ۱، ۲۷۶، باب ان الامام يعرف الامام الذی يعرف من بعده).

البته این تفسیر به آن معنا نیست که مفهوم آیه منحصر در امر حکومت و امامت بوده باشد، بلکه یکی از مصادیق بارز و مهم آن است. سپس امام (□) بعد از این هشدار، گویا به بیان سه وظیفه برای اشعث به عنوان يك فرماندار می پردازد، نخست می فرماید: «تو حق نداری درباره رعیت استبداد به خرج دهی؛ بلکه باید طبق موازین الهی و آنچه در اسلام درباره حقوق مردم پیش بینی شده رفتار کنی نه اینکه آنچه دلخواه توست خودسرانه انجام دهی و با مردم همچون بندگان و بردگان عمل کنی.

حضرت در دستور دوم می فرماید: «تو حق نداری در کارهای مهم و خطیر بدون اطمینان وارد شوی؛» با توجه به اینکه جمله (ولا تخاطر) از ریشه خطر است و امور مهم را خطیر می گویند به سبب خطرهایی که آن را تهدید می کند، منظور امام (علیه السلام) این است که در اموری که با سرنوشت مردم سروکار دارد جز با دقت، تأمل و مشورت کافی و در صورت لزوم گرفتن اذن از امام (علیه السلام) و پیشوایت اقدام مکن؛ زیرا برای حفظ امانت های مهم باید از دست زدن به کارهای خطرناک پرهیز کرد؛ بنابراین واژه وثیقه هم تفکر و اندیشه را شامل می شود و هم مشورت و هم اجازه گرفتن از امام (علیه السلام) در صورت نیاز.

در دستور سوم درباره حفظ اموال بیت المال می فرماید: «در دست تو بخشی از اموال خداوند عزوجل است و تو یکی از خزانه داران او هستی باید آن را حفظ کنی تا به دست من برسانی.» در پایان به او اطمینان می دهد که اگر در مسیر صحیح گام بردارد، امام (علیه السلام) نسبت به او هیچ گونه تعرضی نکند و از این نظر در امنیت باشد، می فرماید: «امید است من

۱. إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا... (نساء / آیه ۵۸).

رئیس بدی برای تو نباشم والسلام»^۱.

۱. اشعث بن قیس کیست؟ در خطبه ۱۹ نهج البلاغه آمده است که امیرمؤمنان (علیه السلام) در مسجد کوفه بر منبر بود. «اشعث بن قیس» به امام (علیه السلام) اعتراض کرد که ای امیر مؤمنان این مطلبی که گفتی به زیان تو است نه به سود تو، امام با بی‌اعتنایی نگاهی به او کرد و فرمود: تو چه می‌فهمی چه چیز به سود من است یا به زیان من؟ لعنت خدا و لعنت همه لعنت‌کنندگان بر تو باد ای بافنده (دروغ) و فرزند بافنده و ای منافق فرزند کافر! به خدا سوگند یک بار کفر تو را اسیر کرد و یک بار اسلام، مال و حسب تو نتوانست تو را از هیچ‌یک از این دو اسارت آزاد سازد (و اگر آزاد شدی به کمک اموال دیگران یا با خواهش و التماس و خیانت بود)؛ (آری!) آن کس که شمشیرها را به سوی قبیله‌اش هدایت کند و مرگ را به سوی آنان سوق دهد سزاوار است که نزدیکانش به او خشم ورزند و بیگانگان به او اعتماد نکنند.

مرحوم «سید رضی» در این جا چنین می‌گوید: مقصود امام این است که «اشعث» یک بار در دوران کفرش اسیر شد و بار دیگر پس از اسلام آوردن و جمله «دلّ علی قومه الشیفاء» اشاره به داستانی است که «اشعث» با «خالد بن ولید» در «یمامه» داشت. «اشعث» قبیله خود را فریب داد و به آنها خیانت کرد و «خالد» آنها را به قتل رساند. به همین دلیل قبیله‌اش او را «عرف التار» نامیدند و این لقب را به افراد خائن و پیمان‌شکن می‌دادند (نهج البلاغه، ص ۶۲، ذیل خطبه ۱۹).

مخاطب در این کلام «اشعث بن قیس» است که نام او «معدیکرب» بود و به مناسبت موه‌های ژولیده‌ای که داشت او را «اشعث» نامیدند تا حدی که اسم اصلی او به فراموشی سپرده شد. او در زمان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) مسلمان شد سپس بعد از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله) مرتد شد و به حمایت از طایفه «بنی ولیعه» که راه ارتداد را پیش گرفته بودند برخاست. «زیاد بن لبید» از سوی «ابوبکر» مأمور جنگ با آنان شد و اشعث در این میان اسیر گردید (این اسارت او در اسلام بود). در زمان جاهلیت هنگامی که پدرش «قیس» کشته شد، برای گرفتن انتقام خون او به همراهی قبیله‌اش حرکت کرد و به جای حمله به قبیله قاتل (قبیله بنی مراد) اشتهاهاً به قبیله دیگری (قبیله بنی الحارث) حمله کرد و چون در این جنگ شکست خورد و اسیر گشت برای آزادی او صدها شتر فدیة دادند (و این اسارت او در حال کفر بود). به‌هرحال، هنگامی که او را نزد «ابوبکر» بردند (و اظهار ندامت کرد) او اشعث را عفو نمود و خواهرش «ام فروه» را که نابینا بود به وی تزویج نمود و از این زن چهار پسر آورد که ابن ابی الحدید می‌نویسد: «فولدت للاحعث محمد و اسماعیل و اسحاق» (ابن ابی الحدید، ۱۳۸۲ق، ج: ۱، ۲۹۶). یکی از آنها محمد بود که با امام حسین (علیه السلام) و یارانش در کربلا به مقابله برخاست و اسماعیل و اسحاق طبق این روایت از پسران دیگر اشعث بودند. «اشعث» از کسانی بود که با «عمرو بن عاص» در مسئله ایجاد نفاق در صفوف یاران علی (علیه السلام) در جنگ صفین همکاری نمود.

«ابن ابی الحدید» و «محمد بن عبده» درباره او می‌گویند: «كان الاشعث من المنافقين في خلافة علي (علیه السلام) و هو في اصحاب امير المؤمنين (علیه السلام) كما كان عبدالله بن ابي بن سلول في اصحاب رسول الله (صلی الله علیه و آله) كل واحد منهما رأس النفاق في زمانه» (ابن ابی الحدید، ۱۳۸۲ق، ج: ۱، ۲۹۷، عبده، بی تا: ۱۵۲) او از منافقین در عصر علی (علیه السلام) بود و در میان اصحاب آن حضرت مانند «عبدالله بن ابي بن سلول» در میان یاران رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود که هر کدام در زمان خود از رؤسای منافقین بودند و در بسیاری از توطئه‌ها و مفسده‌ها شرکت داشتند. طبق

دو نکته

در اینجا تذکر دو نکته ضروری به نظر می‌رسد.

نکته اول اینکه امام (علیه السلام) در این بخش کوتاه از نامه تمام گفتنی‌ها را که باید برای یک مسئول سیاسی کشور اسلامی بگوید، بیان فرموده؛ نخست ماهیت منصب او را بیان داشته تا آگاه باشد او تنها یک امانتدار است نه یک زمامدار خودکامه. سپس به سراغ نخستین چیزی می‌رود که دامن زمامداران را می‌گیرد و آن مسئله استبداد رأی و ترجیح دادن تمایلات شخصی بر منافع مردم است. مخصوصاً امام (علیه السلام) از واژه رعیت در اینجا استفاده می‌کند که مفهومش کسانی هستند که باید حال آنها مراعات شوند و مصالح آنها را در نظر بگیرند.

نکته دوم؛ آذربایجان در نقشه‌های پیشین اسلامی

منطقه آذربایجان در حدود سنه ۲۰ هجری زیر پرچم اسلام قرار گرفت؛ ولی چیزی نگذشت که گروهی بر ضد آن قیام کردند. خلیفه دوم، اشعث بن قیس را فرستاد و بار دیگر آنجا را فتح کرد و اشعث بر حکومت آنجا باقی ماند. محدوده آذربایجان آن روز از امروز گسترده‌تر بود و علاوه بر تبریز، خوی، سلماس، ارومیه و اردبیل، مناطقی از گیلان و مازندران را نیز شامل می‌شد و از طرف غرب نیز فراتر از مرزهای کنونی بود. حموی می‌گوید: «این منطقه خود مملکت عظیمی است، دارای برکات فراوان، خرم و سرسبز، پُر آب و دارای چشمه‌های بسیار». یعقوبی در تاریخ خود می‌نویسد: «معاویه هر سال سی هزار هزار (سی میلیون) درهم از خراج آذربایجان دریافت می‌داشت و این نشان می‌دهد که تا چه اندازه آن منطقه گسترده و آباد بوده است» (یاقوت حموی، ۱۴۰۸ق، ج ۱: ۱۲۸۴-۱۲۹۱).

روایت روضه کافی، ان الاشعث بن قیس شرک فی دم امیرالمؤمنین (علیه السلام) (کلینی، ۱۳۸۹ق، ج ۸: ۱۶۷، حدیث ۱۸۷) اشعث از کسانی است که در قتل امیرمؤمنان (علیه السلام) شرکت داشت. امیرمؤمنان (علیه السلام) در حدیثی درباره اشعث خطاب به مردم فرمود: ان الاشعث لایزن عند الله جناح بعوضه و انه اقل فی دین الله من عطفه عنز (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲۹: ۴۲۰) ای مردم اشعث به اندازه پَر پشه‌ای در پیشگاه خدا وزن و ارزش ندارد و او در دین خدا از آب بینی بز کمتر است.

فصل سوم: نامه به معقل بن قیس ریاحی

این فصل اشاره به نامه دوازدهم نهج البلاغه دارد و یکی دیگر از نامه‌ها، وصایا و سفارش‌های امام (علیه السلام) به معقل بن قیس ریاحی^۱ است در آن هنگام که او را با سه هزار نفر به عنوان مقدمه لشکر خویش به سوی شام فرستاد. این نامه همانند سایر نامه‌هایی که امام (علیه السلام) به فرماندهان سپاهش می‌نویسد، با توصیه به تقوا و پرهیزکاری شروع می‌شود؛ همان تقوایی که خمیرمایه هرگونه سعادت است. آنگاه دستوراتی در مورد بسیج نیروها و چگونگی حرکت به سوی دشمن و نخستین برخورد با آنها بیان می‌فرماید.

۱. در اینکه معقل بن قیس کیست بعضی از مورخان گفته‌اند که او از مردان شجاع کوفه بود و فرماندهی بعضی از لشکرها را در زمان عمر بن خطاب به عهده داشت و او از شیعیان امیر مؤمنان علی (علیه السلام) بود و حضرت او را به فرماندهی بعضی از سپاهیان انتخاب می‌کرد و در روز جنگ جمل یکی از امیران لشکر بود. در ایمان و اخلاص او نسبت به امیر مؤمنان علی (علیه السلام) همین بس که قبل از جنگ صفین هنگامی که لشکر در نخیله (منزلگاهی نزدیک کوفه) اجتماع کرده بودند، امام (علیه السلام) خطبه‌ای درباره جهاد در برابر شورشیان شام ایراد فرمود، معقل عرض کرد: «والله یا امیرالمؤمنین لا يتخلف عنك الا ظنن و لا يترصص بك الا منافق؛ به خدا سوگند ای امیر مؤمنان هیچ کس در این سفر از تو جدا نمی‌شود مگر فرد متهم و مورد سوء ظن و تردید نمی‌کند درباره تو مگر منافق».

در بعضی از روایات آمده است که در یکی از معرکه‌ها، مستورد که یکی از خوارج بود با معقل روبه‌رو شد. او نیزه‌ای به دست داشت و معقل شمشیری، او نیزه‌اش را در بدن معقل فرو کرد و معقل، محکم با شمشیرش بر او کوفت و هر دو جان سپردند. معقل به شهادت رسید و مستورد به جهنم وارد شد (حسینی خطیب، ۱۳۸۶ق، ج ۳: ۲۲۵؛ ابن ابی الحدید، ۱۳۸۲ق، ج ۳: ۲۰۲؛ طبری، ۱۳۵۸ق، ج ۴: ۱۴۴).

امام (علیه السلام) در این نامه مرتب تأکید می‌کند که آغازگر جنگ نباشید و چنان به دشمن نزدیک نشوید که احساس آمادگی جنگ کند و آن قدر دور نایستید که حمل بر ضعف و ترس نماید. لشکر را خسته نکنید. در مسیر راه، آغاز شب استراحت و سحرگاهان حرکت کنید و در وسط روز که هوا گرم است اطراق کنید و... وصایای دیگری که همه از روح بلند امام (علیه السلام) و صلح طلبی آن حضرت و رعایت اخلاق اسلامی حتی در مقابل دشمن حکایت می‌کند.

امام (علیه السلام) در این نامه می‌فرماید:

«تقوای الهی را پیشه کن، همان خدایی که سرانجام باید به لقای او برسی و عاقبتی جز حضور در پیشگاهش نداری، جز با کسی که با تو بچنگد پیکار مکن، صبح و عصر که هوا خنک است، لشکر را به حرکت درآور و به هنگام گرمی روز به آنها استراحت ده و در پیمودن راه آرامش و رفاه لشکر را در نظر بگیر، در ابتدای شب حرکت مکن چراکه خداوند شب را وسیله آرامش قرار داده و آن را برای توقف تعیین نموده نه کوچ کردن؛ بنابراین شب هنگام بدنت را آرام ساز و مرکب‌ها را نیز آسوده بگذار و پس از توقف به هنگام سحرگاه یا وقتی که سپیده می‌دمد به یاری خدا حرکت نما و هنگامی که دشمن را ملاقات کردی، در وسط یاران و قلب سپاهت قرار گیر، نه آنقدر به دشمن نزدیک شو مانند کسی که می‌خواهد آتش جنگ را برافروزد و نه آنقدر دوری کن، همانند کسی که از جنگ می‌ترسد (این‌گونه باش) تا فرمان من به تو برسد، مبادا عداوت شخصی شما با دشمن سبب شود که پیش از دعوت آنها به صلح و اتمام حجت جنگ را آغاز کنید.»^۱

دستورات لازم برای حرکت به سوی میدان نبرد

امام (علیه السلام) در آغاز این نامه فرمانده لشکر (معقل بن قیس) را به تقوای الهی سفارش می‌کند و می‌فرماید: «تقوای خداوند را پیشه کن...». این تعبیرات درحقیقت برگرفته از قرآن مجید

۱. و من وصیة له (علیه السلام) وصی بها معقل بن قیس الرباحی حین أنفذه إلى الشام فی ثلاثة آلاف مقدمة له. أتى الله الذي لا بد لك من لقائه، ولا منتهى لك دونه. ولا تقابلن إلا من قاتلك. و سر البردین، و عوز بالناس، و رقة في السير، و لا تسر أول الليل، فإن الله جعله سكناً، و قدره مقاماً لا ظعناً، فأرخ فيه بدنك، و روخ ظهرك. فإذا وقفت حين يبتطح السحر، أو حين ينفجر الفجر، فسر على بركة الله. فإذا لقيت العدو فقف من أصحابك وسطاً، و لا تدن من القوم دنو من يريد أن يئسب الحرب. و لا تبععد عنهم تبععد من يهاب الناس، حتى يأتيك أمري، و لا يحملكنم سناهم على قتالهم، قبل دعائهم و الإغدار إليهم (نهج البلاغه، ص ۳۷۲، نامه ۱۲).

است آنجا که می‌فرماید: «... و از خدا بپرهیزید و بدانید او را ملاقات خواهید کرد و به مؤمنان، بشارت رحمت ده»^۱ و در جای دیگر می‌فرماید: «همه امور به پروردگارت بازمی‌گردد»^۲. هر که باشی و به هر جا برسی عاقبت باید به لقاء الله بشتابی و در محضر عدلش حضور یابی و حساب اعمال خود را پس دهی.

اگر امام (علیه السلام) نامه خود را با توصیه به تقوا و یادآوری معاد آغاز می‌کند، به جهت آثار مختلف آن است؛ زیرا از یک سو سبب می‌شود که دستورهای دنبال آن را مو به مو اجرا کند و از سوی دیگر چون برنامه لشکر، برنامه جهاد فی سبیل الله و سیرالی الله است، به آنها روحیه می‌دهد و آمادگی آنان را برای پیکار با دشمن بیشتر می‌کند.

آنگاه امام (علیه السلام) به ده دستور جنگی در مورد اعزام نیروها به میدان نبرد و چگونگی مقابله با دشمن، اشاره می‌فرماید که در واقع همه جنبه‌های مقدماتی و آمادگی دارد؛ نخست می‌فرماید: «جز با کسی که با تو بجنگد پیکار مکن»؛ این دستور نخستین، بیانگر روح مسالمت‌جوی انسان است که نمی‌خواهد آغازگر جنگ، مسلمانان باشند و تا دشمن شروع نکند، آنها اقدام به جنگ نکنند. قرآن مجید می‌فرماید: «و اگر تمایل به صلح نشان دهند، تو نیز از در صلح درآی؛ و بر خدا توکل کن، که او شنوا و داناست»^۳. سپس در دومین، سومین و چهارمین دستور می‌افزاید: «صبح و عصر که هوا خنک است، لشکر را به حرکت درآور و به هنگام گرمی روز به آنها استراحت ده و در پیمودن راه آرامش و رفاه لشکر را در نظر بگیر»؛ بدیهی است هرگاه لشکر عجلولانه و با شتاب به سوی میدان حرکت کند و ملاحظه سرما و گرما و استراحت را ننماید، هنگامی که وارد میدان می‌شود خسته و ناتوان است و پیکار با دشمن برای او بسیار دشوار.

آنگاه در پنجمین و ششمین دستور می‌فرماید: «در ابتدای شب حرکت مکن...». این سخن اشاره به همان چیزی است که بارها در قرآن مجید آمده است که شب را خداوند مایه آرامش قرار داده است که می‌فرماید: «خداوند شکافنده صبح است و شب را مایه آرامش قرار داده است»^۴.

۱. وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ (بقره / آیه ۲۲۳).

۲. وَ أَنْ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُتُنَتِّهِی (نجم / آیه ۴۲).

۳. وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَ تَوَكَّلْ عَلَىٰ اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (انفال / آیه ۶۱).

۴. فَالْإِنِّی الْإِضْبَاحُ وَجَعَلَ اللَّیْلَ سَكَنًا (انعام / آیه ۹۹)، همین مضمون در سوره یونس / آیه ۶۷، قصص / آیه ۷۳، غافر / آیه ۶۱ و در آیات دیگر نیز آمده است.

آنگاه در هفتمین، هشتمین و نهمین دستور می‌فرماید: «و هنگامی که دشمن را ملاقات کردی در وسط یاران و قلب سپاهت قرار گیر...»، قرار گرفتن فرمانده لشکر در وسط آنها از يك سو مایه قوت قلب لشکر است و از سوی دیگر آسان‌تر می‌تواند فرمانش به تمام لشکر برساند. در دهمین و آخرین دستور می‌فرماید: «مبادا عداوت شخصی شما با دشمن سبب شود که پیش از دعوت آنها به صلح و اتمام حجت با آنها پیکار کنید».

فصل چهارم:
نامه به دو نفر از سران سپاه
(بیان اوصاف مالک اشتر)

این فصل اشاره به نامه سیزدهم نهج البلاغه دارد که امام (علیه السلام) به دو نفر از سران سپاه نگاشته است. این نامه در واقع بیانگر دو چیز است؛ نخست دستوری است به آن دو فرمانده لشکر که از مالک اشتر پیروی کنند و زیر نظر او قرار گیرند و دیگر اینکه اوصافی از مالک اشتر را بیان کرده که شایستگی او را برای هر فرماندهی نشان می دهد. از این رو می فرماید:

«من مالک بن حارث اشتر را بر شما و بر آنان که تحت فرمان شما هستند، امیر ساختم؛ گوش به فرمانش دهید و از او اطاعت کنید. او رازره و سپر محکم خویش سازید؛ زیرا او کسی است که سستی در او راه ندارد و لغزش پیدا نمی کند، در جایی که سرعت لازم است کندی نخواهد کرد و در آنجا که کندی و آرامش لازم است سرعت و شتاب به خرج نمی دهد.»^۱

مالک، فرماندهی لایق

امام (علیه السلام) در این نامه که به زیاد بن نضر و شریح بن هانی نوشته است، نخست به مأموریت

۱. و من کتاب له (علیه السلام) إلى أميرين من أمراء جيشه. وقد أمرت عليهما وعلى من في حيزكما مالك بن الحارث الأشتر، فاسمعا له وأطيعا، واجعلاه دزعا ومجتا، فإنه ممن لا يخاف وهنه ولا سقطته ولا يظفره عما الإسراع إليه أخزم، ولا إسراعته إلى ما البظء عنه أمثل (صحيح صالح، ۱۳۸۷ق: ۳۷۲-۳۷۳).